

## افغانسته — ان

### ۷- پس از ظهور اسلام

اولین بار که مسلمانها در صدد استیلای افغانستان برآمدند ظاهراً در زمان خلیفه سوم عثمان بن عفان بود ولی اولین خبر صحیحی که در دست است راجع است بعهد معاویه ابن ابی سفیان خلیفه اموی که عبدالرحمن بن سموره مأمور فتح آن صفحات و استیلای «سجستان» گردید. مشارالیه پس از آنکه شهر زرنج را که امروز زاهدان نامیده میشود محاصره و فتح نمود بولایات دیگر دست یافت و از جمله کارهایی که کرد خراب نمودن بتی بود از طلا که چشمان او ازها قوت ساخته شده بود. وی بتدریج بفتوحات خود دامنه داد و پس از تصرف شهر بست که مرکز زمین داور بود از زابل (مقصود دره ترنگ و غزنه است) گذشته به کابل رسید. آنجا را نیز مفتوح ساخت و شاه را (ظاهراً یکی از سلاطین کوشانی) اسیر نمود ولسی با آنکه «شاه» مزبور اسلام قبول و ادای کلمه نمود تصرف و استیلای افغانستان بمناسبت بعد مسافت دوامی نیافت و تنها ایالت سیستان بطور قطعی در تحت حکم و فرمان مسلمانان درآمد بعداً امرای اسلام سیستان را مرکز عملیات خود قرار دادند و از آنجا بود که باطراف لشکر کشیهای متعدد کردند چنانکه مثلاً در سال ۷۹ هجری در تحت فرمان عبدالله بن ابی بکر لشکر بسوی کابل روان نمودند اما این لشکر شکست خورد و مسلمانان برای خریدن جان خود مجبور شدند مبلغی معادل با هفتصد هزار درهم بپردازند.

هنگامی که در اواخر قرن پنجم میلادی قوم ترک موسوم به هیاطله بایران هجوم آورد سلسله کوشانیان نیز منقرض گردید و کابل و قندهار در سنه ۵۰۰ میلادی بدست هیاطله افتاد و پادشاه این قوم موسوم به تورمانا تشکیل سلطنتی را که دامنه آن تا بخاک هند کشیده

شد و پایتخت او شهر موسوم به ساکله (Sākala) بود که همان سیالکوت واقع در خاک پنجاب باشد .

هیاطله مدتی در آن سرزمین سلطنت کردند تا انوشیروان پادشاه ساسانی آنها را درهم شکست و سلطنت آنها را مقرر ساخت و از نو پادشاهان کوشانی با اسم سلاطین و شاهای در کابل بنای سلطنت را گذاشتند و تا سنه ۸۸۰ میلادی = ۲۶۷/۸ هجری قمری که قشون اسلام بدانجا دست یافت در آن سرزمین حکمرانی مینمودند .

مقارن همان اوقات یک سلسله از سلاطین هندی بقسمت جنوبی افغانستان دست یافتند و بنای سلطنت را در آنجا گذاشتند . البیرونی در کتاب خود ذکر این پادشاهان را نموده و هفت تن از آنها را نیز نام برده است ولی از روی مسکوکاتی که در دست است و نیز بموجب کتب تاریخی هندی اسامی ده نفر از آنها تا کنون معلوم گردیده است .

انقرض این طایفه بدست سلطان محمود غزنوی بعمل آمد در سنه ۳۹۹ هجری قمری که در آنجا فتح عظیمی نصیب او گردید ولی انقرض قطعی آنها را باید در سال ۴۱۲ هجری قمری دانست .

دو سال پس از آن در سنه ۸۱ هجراج لشکر دیگری بدان صوب روان نمود امامقارن همان اوقات فرمانده این قشون یعنی عبدالرحمن بن محمد بن اشعث مورد غضب خلیفه اموی گردید و چون وی آگاهی یافت که خلیفه از خیانت او خبردار گردیده است خسود را بقتل رسانید . اسم این پادشاه کوشانی را مورخین اسلام «رنبل» یا «زنبل» یا «روتبیل» ضبط نموده اند ۴

برطبق گفته مورخ عرب الیمقوبی در عهد سلطنت هارون الرشید مجدداً لشکری بدانجا روانه گردید و کابل را نیز بتصرف در آورد ولی از عهده نگهداری آن بر نیامد و پس از آنکه المأمون بخلافت و طاهریان بسلطنت رسیدند خوارج در سیستان بنای طغیان را نهادند و لشکر مسلمانان باز حمت بسیار نایل بفر و نشان دادن آتش آن فتنه گردید .

چون یعقوب پسر لیث صفاری بسلطنت رسید از جمله کارهایی که انجام داد یکی هم فتح زابلستان و غزنه و کابل بود و پس از آن مدتها کابل در حیطه تصرف صفاریان باقی ماند و مسکوکاتی از یعقوب پسر لیث در دست است که در پنج هیر (کوهستان کابل) بسکه رسیده و

۱ - یعنی تا سال ۱۳۰۶ هجری قمری و شاید پس از آن باز اسامی دیگری بدست آمده باشد که بر ارقام این سطور مجهول است .

۲ - در خصوص این کلمه اخیراً مقاله مستندی بقلم آقای عبدالحی حبیبی با عنوان «رتبیلان زابلی» در مجله «دینما» (شماره شهریور ۱۳۴۴) انتشار یافت و برطبق مندرجات آن مقاله میتوان صورت صحیح این کلمه را فعلاً تامسکوک یا نوشته و سندی از آن عصر بدست نیامده رتبیل دانست (باتقدم تاء دو نقطه بر باء از باء بریاء).

ودارای تاریخ سال ۲۶۰ هجری قمری است و ازلیث بن علی سکه دیگری پیدا شده که در شهر بست در سنه ۲۹۸ بسکه رسیده است .

چنانکه اصحاب تاریخ میدانند سلطنت صفاریان در ایران پس از شکست و قتل عمر بن لیث بدست سلطان اسمعیل سامانی ( در سنه ۲۸۷ ) منقرض گردید ولی باز مدتها صفاریان در سیستان که خاک آن در آن زمان تاحدود کابل میرسید حکمفرما بوده اند و سکه مذکور در فوق که دارای تاریخ ۲۹۸ است خود دلیل بارزی بر این مدعاست . حکمفرمایی صفاریان در سیستان بعنوان حکومت در تمام مدت سلطنت سامانیان و غزنویان و غوریان جاری بود .

تاکنون بخوبی معلوم نگردیده است که بسط و توسعه قدرت و سلطه سامانیان در افغانستان بچه درجه و میزان بوده است و همینقدر میدانیم که از سنه ۳۰۰ بعد قدرت طایفه صفاریان نیز در سیستان رو بنقصان گذاشت و ظاهراً قسمت اعظم افغانستان بتدریج در تحت حکومت امرا و سران محلی درآمد که بطور یقین بعضی از آنها هنوز هم تا آن تاریخ زرتشتی مذهب و یابودائی و یا حتی بت پرست بوده اند .

### ۳ - دوره قدرت و استیلای ترک

در سنه ۳۵۰ هجری قمری غزنه بدست البتکین حاجب ترک افتاد . البتکین امیر غزنه را لویک نام که «صاحب» یا «پادشاه» خوانده میشد و احتمال دارد که از اخلاف کوشانیان باشد برانداخت و ایالت زابلستان را گرفته تأسیس سلطنتی نمود که با اسم سلسله غزنویان معروف گردید ولی مؤسس واقعی این سلسله را باید سبکتکین دانست که پس از اسحق بن البتکین (۳۵۲-۳۵۵) و بلکاتکین (که ظاهراً نخستین پادشاه این سلسله است که سکه بنام خود زده است) بد سلطنت رسید و در ابتدا رسماً از طرف سلاطین سامانی حکومت مینمود . بعد ها در عهد سلطان محمود غزنوی ۹ با همه قدرتی که وی را حاصل بود چون ترک و بیگانه بود امرای افغانستان از روی رغبت قبول تمکین نمینمودند و عموماً هم دارای اختیارات و استقلال بودند

۱ - باید دانست که در تواریخ فارسی همه جا محمود پسر سبکتکین را سلطان میخوانند ولی نه در مسکوکاتی که از او باقی مانده و نه در مسکوکات جانشینان او در هیچ کجا این عنوان دیده نمیشود و ظاهراً در عهد خود او هنوز این عنوان با داده نمیشده است و تا جایی که بر ما معلوم است اولین کسی که رسماً باین اسم و عنوان خوانده شد ظفر لیک سلجوقی است (سنه ۴۳۹) و از غزنویان اولین بار در سکه های ابراهیم بن فرخزاد که در سنه ۴۵۱ جلوس نمود دیده میشود و ظاهراً مردم قبل از آنکه محمود سبکتکین رسماً دارای عنوان سلطانی شده باشد او را باین عنوان میخوانده اند (بنقل از «دایرة المعارف اسلامی» بزبان آلمانی ، جلد اول ، صفحه ۱۷۱) .

در زمان سیکتکین و سلطان محمود افغانها نیز کم جزو قشون شدند و پس از فتوحاتی که از سنه ۴۰۱ تا ۴۰۵ در سرزمین افغانستان نصیب سلطان محمود گردید بتدریج سلطنت غزنویان در آن سرزمین استحكام بیشتری یافت و نیز باید دانست که تا آن تاریخ هنوز تمام ساکنین آن صفحات بدین اسلام در نیامده بودند و باز زرتشتی و بودائی بودند چنانکه بیهقی مکرر در موقوع سخن راندن و اشاره بدانها آنها را کافر و ملعون میخواند .

سلطان محمود باز در سال ۴۱۴ مجبور شد برای سرکوبی افغانهای قسمت جبال سلیمان مدتی زدو خورد نماید تا سرانجام بدانهادست یافت و دارائی آنها را بباد غارت و چپاول داد . سلطان محمود در بسیاری از نقاط مملکت پهناور خود سکه زد و سکه‌هایی که در افغانستان زده در شهر غزنه و فراوان بوده است .

لونی کورت دیمس ۹ مورخ که در «دایرة المعارف اسلامی» قسمت راجع بافغانستان بقلم اوست راجع بروابط اهالی افغانستان و سلطان محمود چنین نوشته است :

« محمود با آنکه در بارش مجمع اهل فضل و شرف بود شخصاً حامی علم و دانش نبود چنانکه کردارا و با فردوسی و هجو نامه فن دوسی درباره او مشهور است ۳ . البیرونی نیز مدح و ثنای پسر او مسعود را نموده ولی از خود محمود مختصری بیش سخن نرانده است ... بمرور ایام محمود که تنها مناسبتش با افغانها عبارت بود از سرکوبی و نهب و غارت آنها در میان این ملتی که با ستبداد و قهر بر آنها سلطنت مینمود حکم يك قهرمان را پیدا نمود .

غزنویان که پایتخت خود را در غزنه قرار داده بودند پس از محمود اغلب با پادشاهان سلجوقی در زدو خورد و در آشتی و منخاست بودند تا آنکه در سنه ۵۱۱ که ارسلان بن مسعود بن ابراهیم بن مسعود بن محمود بن سیکتکین وفات یافت و برادرش بهرام با حمایت سلجوقیان بسطنت رسید میتوان گفت که سلطنت غزنویان در حقیقت منقرض گردید و سلاجقه بدون رقیب در افغانستان حکمروا گردیدند .

مقارن همان اوقات طایفه ترک غز از جانب شمال و غوریها که از تاجیکهای محلی افغانستان بودند از جانب جنوب بنای تاخت و تاز را نهادند و طولی نکشید که غزنه بدست علاءالدین حسین غوری افتاد . وی برای تلافی خون برادر خود قطب الدین محمد معروف به «ملك الجبال» که بتدر بدست بهرام شاه کشته شد، بود شهر غزنه را چنان طعمه آتش و غارت قرارداد که دیگر قد علم نکرد و بهمین مناسبت به علاءالدین لقب «جهان سوز» دادند . وی بدین قناعت ننموده شهر بیست رانیز که ظاهراً مرکز حکومت «زمین داور» بود بکلی منهدم ساخت چنانکه امروز نیز جز خرابه آن اثر دیگری از آن بجا نمانده است .

غوریان کم کم بقدرت خود افزودند و پس از آنکه در سنه ۵۸۳ خسرو ملک پسر

M. Longworth Dames - ۱

۲ - بعضی از محققین درباره صحت این هجو نامه اظهار شک و شبهه نموده اند و باید

گفت والله اعلم .

خسرو شاه و نواده بهرام شاه غزنوی مذکور در فوق که در پنجاب سلطنتی داشت در لاهور بقتل رسید چراغ دودمان غزنویان بکلی خاموش گردید و غوریان ازین جانب نیز بی منازع و بی رقیب ماندند .

متأسفانه هجوم متوالی طوایف بی تمدن ترک و مغول مهلت نداد که غوریان بقراغت بال بترمیم خرابیهای گذشته بپردازند و خاک افغانستان لگد کوب سمستور طوایف و غز و «دشاهی» های خوارزم و مغولهای چنگیزی گردید که چون بلای مبرم از اطراف بنای حمله و هجوم را گذاشتند .

با اینهمه سلاطین غوری بازمذتی با استقلال در افغانستان سلطنت نمودند تا عاقبت در سنه ۶۱۲ علاءالدین محمد بن تکش (خوارزمی) آنها را یکسره درهم شکست و بر تمامی خاک غزنه و غور دست یافت و پسر خود جلال الدین منکبرنی را بحکومت در آنجا برقرار ساخت و بقصد جلو گیری از چنگیز خان بخاک خوارزم مراجعت نمود . جلال الدین پس از آنکه پدرش از چنگیز شکست خورد و بقتل رسید با کمک غوریها درصدد برآمد که از پیش آمدن لشکر مغول جلو گیری نماید ولی تاب مقاومت نیاورد و منهزم گردید و افغانستان بدست چنگیز افتاد .

#### ۴ = افغانستان در دست مغول

پسران چنگیز هر کدام بفتح و استیلای قسمتی از خاک افغانستان پرداختند و امرای بومی را که بعضی از آنها باز قدرت و استقلالی داشتند از میان برداشتند و بکلی منکوب و مقهور ساختند و اغلب بلاد را از قبیل فیروز کوه که مرکز غوریان بود چنان منهدم و نابود نمودند که ادنی اثری از آنها باقی نمانده است .  
پس از وفات اکثای خاقان سلطنت افغانستان سهم و نصیب ایلخانان ایران گردید که از اولاد تولی خان بودند . در دوره آنان سلسله سلاطین بوجود آمد موسوم بسلاطین کورت (باکاف مضموم یا مکسور) که اصلاً تاجیک و غوری بودند و قریب ۲۰۰ سال در آن سرزمین سلطنت نمودند . مؤسس و بنیانگذار این سلسله رکن الدین محمد مرغانی (بامیم و راء فتنه دار) بود که ملک هرات از جانب چنگیز خان بدو واگذار شده بود و بعدها غرjestان و غور و فراح و سیستان (نیمروز) نیز ضمیمه آنها گردید .

آخرین این سلسله غیاث الدین پیرعلی در جنگ با تیمور در حوالی سنه ۷۸۵ کشته شد و سلطنت آنها منقرض گردید . از آن تاریخ بعد دیگر افغانستان دارای سلطنت بالاستقلال نشد و قریب چهار قرن در تحت سلطنت بیگانگان بماند .

پس از تیمور خوانین مغول مدتها در افغانستان سلطنت داشتند تا در سنه ۹۱۰ با بر از اخلاف تیمور کابل را بگرفت و بقسمت عمده خاک افغانستان دست یافت و پس از او متجاوز از

۲۰۰ سال کابل در تصرف جانشینان او که سلاطین مغول هندوستان (آل بابر) باشند باقی ماند تا هنگامی که نادر قلی افشار ظهور نمود و به تاخت و تازهای بی درپی طوایف مختلفه که از هر طرف ساحت خاک افغانستان را میدان مبارزت و رقابت ساخته بودند پایان داد.

### ۵ = دوره نادر

پیش از ظهور نادر افغانستان که در بین دو سلطنت مستقل توانائی یعنی سلاطین آل بابر مغول هندوستان و سلاطین صفوی واقع شده بود زمانی بصلح و سکون گذرانید. هرات و سیستان در تصرف ایران و کابل در تصرف سلاطین بابریه بود. قندهار مدتها متنازع فیه و فیما بین اسباب کشمکش بود. پس از شاه اسمعیل که در سنه ۹۳۰ در گذشت طولی نکشید که بابر نیز جهان را بدرو گشت (در سال ۹۳۷). جانشینان آنها مکرر بقندهار لشکر کشیدند و هر کدام بنوبت خود چندی آن شهر را در تصرف داشتند تا عاقبت در سنه ۱۰۵۸ شاه عباس ثانی آنجا را فتح نمود و دیگر دست سلاطین هند بکلی از آنجا کوتاه گردید.

در عرض تمام این مدت طوایف بومی افغانستان مدام رو باز دیاد بود و مخصوصاً طوایف **ابدالی و غلزائی** تحصیل شهرت بیشتری نصیبشان گردید.

میرویس مشهور که در زمان شاه سلطان حسین صفوی بر ضد ایران بنای یاغیگری را نهاد و قندهار را بتصرف در آورد رئیس طایفه غلزائی بود و محمود افغان که اسباب انقراض دودمان صفویه را فراهم ساخت و تا اصفهان قشون راند و شاه سلطان حسین بدست خود تاج بر سر او نهاد پسر همین میرویس بود. پس از محمود سلطنت به اشرف رسید ولی ظهور نادر قلی افشار بزودی بسلطنت کوتاه آنها خاتمه داد.

ما ایرانیان و افغانها همدگر را برادر میخوانیم و برآستی که مناسبات بین دو ملت و دو کشور برادرانه و صمیمی است و کدام دو برابری را در روی کره زمین میتوان پیدا نمود که هیچگاه باهم بطور زودگذر مجادله و مشاجره و زد و خوردی نداشته اند.

نادر پس از آنکه طایفه غلزائیان را منکوب و مقهور ساخت متوجه ابدالیان گردید که در آن وقت مشهد در خراسان در تصرف آنها بود و آنها را مغلوب و منهزم نمود و اندک مدتی پس از آن قندهار و کابل نیز در تصرف او درآمد.

باید دانست آخرین سکه ای که اولاد بابر (سلاطین مغول هندوستان) در کابل زده اند و در دست است دارای تاریخ سال ۱۱۳۸ میباشد.

نادر پس از آنکه تمام خاک افغانستان را در قران خود در آورد آنجا را مرکز عملیات خود قرار داد و در سنه ۱۱۵۲ به هندوستان لشکر کشید و چون شجاعت افغانها را دیده و ملاحظه نموده بود در لشکر کشیهای خود از آنها استفاده های زیاد نمود.

پس از آنکه نادر بقتل رسید احمدخان ابدالی که از سران نامدار لشکر نادری و طرف اعتماد مخصوص نادر بود قندهار را بتصرف درآورد و خود را پادشاه خواند و بتدریج بر قسمت شرقی متصرفات نادرشاه و قسمتی از ایالت خراسان دست یافت .

### ۶ - درانیان

این احمدشاه قندهار را پایتخت خود قرار داد و آنرا «احمدشاهی» نام داد چنانکه در روی سکه‌هایی که از او و جانشینان او در دست است همین کلمه منقوش است .

احمدشاه چون خود را «در دران» خواند طایفه او هم که ابدالیان باشند از آن زمان به «درانیان» مشهور گردیدند . جانشین او موسوم به تیمور کابل را پایتخت خود قرار داد و از آن تاریخ بپس پایتخت افغانستان بماند .

احمدشاه درانی را باید از جمله پادشاهان بزرگ بشمار آورد . وی از لحاظ لشکر کشی و فتوحات از نادرشاه هم در خاک هندوستان جلوتر رفت و علاوه بر آنچه سابقاً در تصرف نادر درآمده بود ایالت‌های کشمیر و لاهور و مولتان را در حیطه تصرف خود درآورد .

پس از احمدشاه (در سنه ۱۱۸۷) چنانکه مذکور افتاد پسرش تیمور جانشین او گردید . در زمان وی طایفه دیگری از افغانها بنام (بارکزیان) که قسمتی از درانیان هستند کسب قدرت نمودند . تیمور که در مخیله خود مانند پدر خود احمدشاه درانی هوی و هوس جهانگیری می‌بخشید به هندوستان لشکر کشید و اولین بار با انگلیسها که در آن اوقات رفته رفته ببعضی از قسمتهای شمالی هندوستان دست یافته بودند مواجه و مصادم گردید .

تیمورشاه در سنه ۱۲۰۷ درگذشت و پسرش زمان شاه بسلطنت رسید ولی هشت سالی پس از آن در سنه ۱۲۱۵ برادرش محمود او را مخلوع ساخته و خود پادشاه شد . اما زمان از نو توانست تخت و تاج را بدست بیاورد ، برادرش محمود که در خراسان متواری بود با کمک درانیها که از برادرش خوشدل نبودند وارد کابل گردیده دوباره بنای سلطنت را گذاشت . ولی برادر دیگر وی شجاع‌الملک نام مقارن همان اوقات در پشاور ادعای سلطنت نمود و در سال ۱۲۱۸ بدستگیری غلزامیان کابل را بتصرف درآورد و برادر تنی خود زمان را که در زندان بود رهایی بخشید و محمود را که از مادر با آنها جدا بود (مادر زمان و شجاع از طایفه یوسفزای بود و مادر محمود از طایفه درانیان) بجای او در حبس انداخت .

شش سال بعد در سنه ۱۲۲۴ محمود مجدداً بدستگیری فتح‌خان بارکزی بسلطنت رسید و شجاع‌الملک فراراً به هندوستان پناه برد ولی برادر فتح‌خان موسوم به دوست محمد خان لشکری فراهم ساخته در سنه ۱۲۳۵ محمود را شکست داد و کابل را بتصرف درآورد . محمود

به هرات رفت و تا هنگام وفات (۱۲۴۵) در آنجا سلطنت کرد و پس از او پسرش کامران جانشین پدر گردید ولی او نیز ۱۳ سال پس از آن در سال ۱۲۵۸ بقتل رسید .

دوست محمدخان چنانکه شاید و باید از عهدۀ حفظ ممالکی که پادشاهان درانی فتح کرده بودند بر نیامد و این ممالک بتدریج قطعه قطعه از تصرف افغانستان بیرون افتاد اما از آنجائی که پادشاه باتدبیر و دانائی بود باستحکام اساس سلطنت خود پرداخت و پادشاه مستقل و با اقتدار و مؤسس سلسله سلاطینی گردید که بعدها در افغانستان سلطنت نمودند و مینمایند .

### ۷ - رخنه یافتن انگلیسها در افغانستان

اما شجاع الملک چون دست خود را از همه جا کوتاه دید متوسل بکمک انگلیسها گردید که کم کم با افغانستان همسایه دیوار بدیوار شده بودند . اینجاست که باید بگوئیم «آتش بجان شمع فتد کاین بنها نهاد» .

انگلیسها درصدد برآمدند که با دوست محمدخان که عنوان امیری داشت عهدنامه ای منعقد سازند ولی بمقصد خود نایل نشدند و چون متوجه گردیدند که از طرف شمال نفوذ روسها روز بروز در تنزاید است ب فکر افتادند که وجود شجاع الملک را مغتنم شمرده از آن استفاده ای را که مطلوب است بدست آورند .

این وقایع مقارن گردید با محاصره کرد ایرانیان شهر هرات را در سنه ۱۲۳۵ انگلیسها این امر را بانه قرار دادند و قشون انگلیس وارد خاک افغانستان و بجانب کابل و قندهار روانه گردید . امیر دوست محمدخان قراراً به بخارا رفت (در سنه ۱۲۵۵) و شجاع الملک با سم شاه شجاع در کابل بتخت نشست . اندکی پس از آن دوست محمدخان نیز تسلیم گردید و انگلیسها او را به کلکته بردند .

دو سال پس از آن تاریخ در موقعی که قشون انگلیس میخواست از کابل به هندوستان برگردد افغانها بنای حمله را بدانها نهادند و آنها را بکلی مضمحل ساختند اما انگلیسها مجدداً در پاییز سال بعد یعنی در سال ۱۲۵۸ پس از آنکه شاه شجاع بقتل رسید کابل را گرفتند و دوست محمدخان را بتخت نشانیدند .

از آن پس روابط و مناسبات دوست محمدخان با انگلیسها دوستانه گردید و مساعی او بیشتر باستحکام مبانی سلطنت خود در داخله مصروف بود چنانکه در طی سنوات ۱۲۶۷ تا ۱۲۷۲ کم کم بلخ و خلم و گندوز و بدخشان را دوباره بتصرف درآورد و حتی در سال ۱۲۸۰ هرات را از ایرانیان پس گرفت ولی در همانجا جهان را وداع گفت .

پس از او پنجمین پسرش شیرعلی خان که ولیعهد بود جانشین پدر گردید . برادران دیگرش محمد اعظم خان و محمد افضل خان بنای سرکشی و مخالفت را گذاشتند و او در سال ۱۲۸۳ مغلوب و مخلوع گردید و اول امیر افضل خان و پس از او برادرش امیر اعظم خان تا سنه ۱۲۸۵ سلطنت نمودند . اما امیر شیرعلی خان دوباره بر برادر خود غالب آمده بسلطنت رسید



ودرسنه ۱۲۸۶ درامباله بانایب السلطنه انگلیس هند موسوم به لرد مایو ملاقات نمود ولی چون انگلیسها چنانکه دلخواه او بود باو وعده ندادند که او را برضد مخالفینش در افغانستان حمایت نمایند باروسها داخل مذاکرات گردید و از پذیرائی سفارتی که انگلیسها به کابل روانه کردند امتناع ورزید و انگلیسها نیز رفتار او را بهانه ساخته درسنه ۱۲۹۵ قشون بافغانستان روانه داشتند. کابل بدست لشکریان انگلیس افتاد و شیرعلی خان فراراً به مزار شریف پسرکستان رفت و درسنه ۱۲۹۷ در آنجا وفات یافت.

لرد روبرتس فرمانده قشون انگلیس امیر یعقوب خان پسر او را که در حبس پدربود از زندان بدر آورده بتخت سلطنت نشانید.

امیر یعقوب خان بموجب عهدنامه گندمک پاره ای از قطعات خاک افغانستان را با انگلیسها واگذار نمود و ضمناً مقرر گردید که از آن پس نمایندگی سیاسی افغانستان در خارجه با انگلستان باشد و انگلیسها سفارتی در کابل داشته باشند و در عوض سالیانه مبلغ ۶۰۰۰۰ لیره باو بپردازند.

اما اندکی بعد از آن طغیان در کابل برپا گردید و مردم سفارت انگلیس را خراب نمودند و سفیر انگلیس با شصت و هفت نفر از اعضای سفارت را بقتل رسانیدند. ازین رو جنگ دوباره شروع گردید و انگلیسها از نو کابل را گرفتند و امیر یعقوب خان را مخلوع و به هندوستان تبعید نمودند و امیر عبدالرحمن خان پسر امیر افضل خان سابق الذکر را بسلطنت شناختند.

وقایع سلطنت پرافتخار امیر عبدالرحمن خان مشهورتر از آنست که محتاج بذکر باشد و هر کس کتاب تاریخی را که خود او درباره وقایع سلطنت خود نوشته خوانده باشد میداند که این پادشاه باعزم و باشجاعت در استحكام استقلال و اساس سلطنت افغانستان چه خدمات بزرگی انجام داده است.

روسها همینکه مناسبات حسنه ای را که فیما بین افغانستان و انگلستان ایجاد شده بود مشاهده نمودند از طرف مروبنای دست اندازی بخاک افغانستان را گذاشتند و بتدریج پنجه و سرزمین واقع بین کوشک و مرغاب را در شمال آن کشور بتصرف در آوردند و همین عملیات روسها باعث گردید که امیر عبدالرحمن خان در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ (۳ جمادی الاولی ۱۳۱۱ هجری قمری) با انگلستان عهدنامه ای منعقد ساخت. بموجب این عهدنامه افغانستان قطعاتی از خاک خود را با انگلستان و روس را گذار مینمود و در عوض بجای ۶۰۰۰۰ لیره از آن پس سالیانه ۹۰۰۰۰ لیره از انگلستان دریافت خواهد داشت.

روسها در رجب ۱۳۱۷ هرات را گرفتند و از اوایل سال ۱۳۱۸ يك نفر نماینده

۱ - تکمیل این عهدنامه بعدما بوسیله قرارداد منعقد شده بین روس و انگلیس در ۱۱ مارس ۱۹۰۷ بعمل آمد که ما ایرانیها در آنچه مربوط بخودمان است هنوز تفرق و انزجار آن از خاطرمان محو نگردیده است.

سیاسی در کابل برقرار ساختند .

امیر عبدالرحمن خان در سنه ۱۳۱۹ در گذشت و پسر ارشد وی امیر حبیب الله خان جانشین پدر گردید وی با همسایگان شمالی و جنوبی روابط دوستانه داشت و در سنه ۱۳۲۵ مسافرتی به هندوستان نمود ولی در شب ۲۱ جمادی الاولی سنه ۱۳۳۷ هجری قمری بترتیبی که هنوز جزئیات آن کاملاً روشن نگردیده است بقتل رسید و برادرش نصرالله خان خود را امیر و جانشین او خواند اما امیر امان الله خان سومین فرزند ذکور امیر مقتول قد علم ساخت و دست عمومی خود را از سلطنت کوتاه کرده جانشین پدر گردید .

## ۸ - استقلال افغانستان

اولین اقدام این امیر جوان اعلام استقلال افغانستان بود و از آنجائی که انگلیسها درین امر روی موافقت نشان نمیدادند امیر امان الله خان در ۶ شعبان ۱۳۳۷ قمری ( ۷ مه ۱۹۱۹ میلادی) بقشون خود فرمان داد که از سرحد گذشته وارد خاک هندوستان شوند . اما مخاصمت بطول نینجامید و در ۱۱ ذی القعدة همان سال ( ۸ اوت) بین افغانستان و انگلستان در روال پندی عهدنامه صلح بامضا رسید و استقلال افغانستان رسماً شناخته شد . پس از آن نیز در ۲۱ ربیع الاول ۱۳۴۰ قمری ( ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ میلادی) عهدنامه دیگری منعقد گردید که مصدق عهدنامه روال پندی بود .

پس از عقد عهدنامه روال پندی دولت افغانستان در ۱۳ جمادی الاخره ۱۳۳۹ هجری قمری ( ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ میلادی) با دولت روسیه نیز عهدنامه ای منعقد داشت که بموجب آن دولت روس شوروی نیز رسماً استقلال افغانستان را می شناخت .

امیر امان الله خان پس از آنکه اساس استقلال افغانستان را در داخل و خارج استوار ساخت در جمادی الاخره سال ۱۳۴۳ هجری قمری رسماً عنوان پادشاهی گرفت . از آن تاریخ بپیمد افغانستان با ممالک چند از قبیل ترکیه و آلمان و ایتالیا و فرانسه و امریکا و سپس ایران و سوئیس عهدنامه هائی بامضا رسانید که دال بر استقلال کامل آن کشور بود و اکنون افغانستان عضو رسمی سازمانهای بین المللی معتبر است و با ممالک دنیا مناسبات و روابط سیاسی و غیر سیاسی دارد و در بسیاری از پایتختها نماینده سیاسی و وزیر مختار سفیر دارد .

از آن پس تاریخ این کشور با افتخار معروف تر از آنست که محتاج بمعرفی و بیان باشد و با قدمهای استوار و اطمینان بخش مرتباً بسوی ترقی و نیروی مادی و معنوی و فرهنگ و رفاه و رستگاری رهسپار است و آرزوی ما برادران ایرانی افغانستان هم جز این نیست و از یزدان پاك خواستاریم که همواره این ملت پاك و دلاور را در زیر حمایت خود از هر پیش آمد ناگواری مصون داشته روز بروز بر سلامتی مادی و روحی و قدرت و سعادتمندی و عاقبت او بیفزاید و کاملاً رستگار دارد .